

دیکتاتوری پرولتاری و آزادی های بی قید و شرط

به یکی از درخشان ترین اثر لنین تحت عنوان " انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد " نظری افکنیم. لنین اساس نگارش اثرش را بر پایه رساله کائوتسکی بنام " دیکتاتوری پرولتاریا " گذاشت و پاراگراف به پاراگراف گفته های کائوتسکی را با معیارهای مارکسیستی به نقد کشید . لنین نتیجه ای را که از رساله کائوتسکی می گیرد ، او را سفسطه باز مرتدی می داند که از مارکسیسم دست کشیده و در خدمت بورژوازی قرار گرفته است .

لنین ، کائوتسکی را که مارکس را تا حد یک لیبرال متعارف تبدیل کرده ، به زیر ضرب می برد و تمام موازین کلیدی مارکسیسم را که از طرف کائوتسکی مورد تحریف قرار گرفته ، با نقل قول هایی از مارکس و انگلس به نقد می کشد .

از آنجائیکه این اثر جاویدان موازین کلیدی و اساسی مارکسیسم را با استادی خاصی تشریح کرده است ، مطالعه آن به همگان توصیه می گردد .

جوهر کلام مارکسیسم در مورد دیکتاتوری پرولتاریا چنین است :

" این سوسیالیسم ، اعلان یک انقلاب مداوم است ، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا است ، بمثابة پله ای ضروری ، برای گذار بسوی محو اختلافات طبقاتی بطور کلی ، محو کلیه روابط تولیدی که این اختلافات بر روی آنها پایه می گیرند ، محو کلیه روابطه اجتماعی متناسبت با این روابط تولید و دگرگونی : همه افکاری که از این روابط اجتماعی بر می خیزند . "

(مارکس : مبارزه طبقاتی در فرانسه 1850)

" هنگامی که شرایط موجود ستمگری از طریق انتقال کلیه وسائل کار به تولید کنندگان از میان رفت و هر فردی که به کار توانا است ، مجبور شد برای گذران زندگی خود کار کند ، آنگاه یگانه پایه سلطه و ستمگری طبقاتی نیز فرو خواهد ریخت . اما پیش از آنکه چنین تحولی بوقوع به پیوندد ،

دیکتاتوری پرولتاریا ضروری است و نخستین شرط آن ارتش پرولتاریا است "

(مارکس : در باره هفتمین سالگرد انترناسیونال سپتامبر 1871)

لنین در توضیح نظرات ضد مارکسیستی کائوتسکی با نقل قول هایی از او نشان می دهد که کائوتسکی چگونه سعی کرده است مبحث کلیدی و اساسی مارکسیسم یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را ، خوار و خفیف و کوچک گرداند و سپس آنرا از محتوی انقلابی تهی کند .

کائوتسکی از دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان کلمه و یا لفظ یاد می کند . و بیان می دارد که کلمه دیکتاتوری پرولتاریا را مارکس فقط یکبار و آنهم در سال 1875 در نامه ای بکار برده است . و مارکس را متهم می کند که غفلت کرده از اینکه با تفصیل بیشتری ، تصور خود را از دیکتاتوری پرولتاریا نشان دهد .

ملاحظه می گردد که کائوتسکی چه درکی از دیکتاتوری پرولتاری دارد . در حالی که ما می دانیم

مارکس و انگلس ، دیکتاتوری پرولتاریا را نه یکبار و نه فقط در یک دوره بلکه : فرمول

دیکتاتوری پرولتاریا را بعنوان وظیفه عمده پرولتاریا ؛ جهت درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری با در نظر گرفتن تجربه انقلاب سال 50-1848 و انقلاب 1871 کمون پاریس یعنی بمدت 40 سال ، در مورد این وظیفه عمده پرولتاریا صحبت کرده اند و اصولاً تمام گفتار و نوشتار این

آموزگاران پرولتاریا جهت نشان دادن راه رهانی بشریت زحمتکش در انقلاب سوسیالیستی ،

چگونگی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی توسط قهر انقلابی توده ها ، برپایی دولت نوین

دوران گذار که چیزی جز دیکتاتوری پرولتاری نمی باشد و استمرار این دولت گذار سیاسی تا محو کامل طبقات و اختلاف طبقاتی تبیین گردیده است و هیچ تحریف و سفسطه گری قادر به

انکار آن نخواهد بود. مگر آنکه بخواهیم از مارکسیسم دست شسته و چاره کار را در " ایسم " دیگر جستجو کنیم.

در واقع کائوتسکی با طرح اینکه ؛ این کلمه فقط یکبار از مارکس مطرح شده است ، می کوشد در کلیدی ترین نظر مارکسیسم پرده پوشی کند ، آنرا تحریف و خفیف گرداند .

کائوتسکی در توضیح دیکتاتوری پرولتاریا ، همان شیوه ای را بکار برده که در مورد کار برد کلمه دیکتاتوری پرولتاریا از طرف مارکس بکار برد . او می گوید :

" منظور مارکس از کلام دیکتاتوری طبقه ، معنای تحت اللفظی نیست- بلکه معنایی است که بموجب آن دیکتاتوری اعمال قهر انقلابی نبوده ، بلکه : بدست آوردن اکثریت از طریق " صلح آمیز " ، در شرایط " دمکراسی " است . "

در این مبحث سعی می شود با ذکر نقل قول هایی مهملات کائوتسکی در زمینه " آزادی بی قید و شرط " که می کوشد خود را مارکسیسم جا بزند و بنام مارکسیسم ، نظرات بورژوازی را به جنبش کارگری اروپا قالب کند ، بر ملا گردد .

کائوتسکی می گوید منظور مارکس از دیکتاتوری ، اعمال قهر انقلابی نبوده ، بلکه بدست آوردن اکثریت از طریق " صلح آمیز " ، در شرایط " دمکراسی " است . امری که توسط بسیاری از مارکسیسم نما های ایرانی چنین افاده می گردد .

مارکس و انگلس می گویند :

" انقلاب پرولتری (سوسیالیستی) ، بدون انهدام قهری ماشین دولتی بورژوازی و تعویض آن با ماشین جدیدی که دیگر دولت بمعنای اخض کلمه نیست ، محالست . "

و لنین توضیح می دهد که تکیه مارکس بر ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا ، کاربرد اعمال قهر بر بورژوازی است . لنین توضیح می دهد : " که تمام مطلب در همین جاست- تمام حيله و سفسطه های شیادانه کائوتسکی در این است که از زیر بار انقلاب قهری شانه خالی کند . "

به کائوتسکی گوش فرا دهیم در مورد کمون چه می گوید :

" کمون پاریس دیکتاتوری پرولتاریا بود ، ولی از راه اخذ رای همگانی ، یعنی بدون محروم ساختن بورژوازی از حق انتخابات یعنی از طریق دمکراتیک انتخاب گردید . " و یا " دیکتاتوری از نظر مارکس حالتی بود که در صورت اکثریت داشتن پرولتاریا ، بالضروره از دمکراسی خالص ناشی می شود " (نقل به مضمون)

در این گفته کائوتسکی با توسل به عبارتی چون ؛ " دمکراسی خالص " و " حق رای داشتن بورژوازی " در کمون ، و توضیح " دیکتاتوری پرولتاریا " از زبان مارکس ، به چنان مهملاتی دست می زند که لنین در حالی که گفته های کائوتسکی را مسخره ای بیش نمی داند ، می گوید :

" اگر خندیدن دسته جمعی در آلمان آزاد بود شلیک خنده مردم ، کائوتسکی را می کشت . "

لنین در توضیح این مهملات چنین می گوید :

اولاً کمون پاریس دیکتاتوری پرولتاریا بود که درست است- ولی این دیکتاتوری اعمال قهر بود علیه بورژوازی- نه حق آزادی دادن به بورژوازی . چرا که اگر قرار بود بورژوازی در کمون پاریس حق استفاده از آزادی را داشته باشد- پس چرا تمام عناصر بورژوازی و بورژوا- تمام سرمایه داران بجای ماندن در پاریس و استفاده کردن از حق رای- فرار را بر قرار ترجیح دادند و از پاریس گریختند . پس چرا تعدادی از جمله اسقف پاریس در هنگام فرار دستگیر و در اسارت کمون بودند . آیا چنین وارونگری و قلب واقیعات که ؛ دیکتاتوری پرولتاریا- رای همگانی، بدون محروم ساختن بورژوازی بود ، چیزی جز تخطئه مارکسیسم و خدمت به بورژوازی است ؟ لنین توضیح می دهد :

ثانیاً پیکار کمون علیه ورسای (نماینده بورژوازی فرانسه) بعنوان پیکار دولت کارگری فرانسه علیه دولت بورژوازی بود ، وقتی که باید سرنوشت فرانسه را تعیین کند . در این صورت صحبت از " دمکراسی خالص " و " اخذ رای همگانی " چه معنایی دارد ؟ هنگامی که مارکس بر آن بود که کمون بعلت ضبط نکردن بانکی که متعلق بتمام فرانسه بود ، مرتکب اشتباه بزرگی گردید ، آیا

منظورش "دمکراسی خالص" بود. یا ضبط سرمایه بورژوازی که متعلق به مردم بود و از آن می توانست بعنوان وزنه ای علیه بورژوازی و در خدمت نیروی رنج و کار نهایت بهره برداری را بکار برد.

در ادامه نئین توضیح می دهد:

ثالثاً انگلس در باره کمون می گوید: "آیا این آقایان هیچگاه انقلاب دیده اند؟ بیشک، انقلاب با اتوریته ترین پدیده های ممکنه است، انقلاب عملی است که در آن، بخشی از اهالی: اراده خود را بوسیله استعمال تفنگ، سرنیزه و توپ یعنی با وسایل فوق العاده با اتوریته به بخش دیگر تحمیل می کند. و حزب پیروزمند، بالضروره ناچار است، سیادت خود را از طریق رعب و هراسی که سلاح وی در دلهای مرتجعین ایجاد می کند، حفاظت نماید. اگر کمون پاریس به اتوریته مردم مسلح علیه بورژوازی متکی نبود، مگر ممکن بود بیش از یک روز دوام آورد؟ آیا ما محق نیستیم، اگر بالعکس کمون را بعلت اینکه از این اتوریته خیلی کم استفاده کرده است، سرزنش کنیم؟"

حال با توجه به توضیحات انگلس در باره مفهوم انقلاب، می توان بهتر به دفاع از منافع بورژوازی که کائوتسکی در پس عبارت "دمکراسی خالص" در جامعه منقسم به طبقات بکار می برد، پی برد. در حالی که مارکس و انگلس با تفصیلی هر چه کاملتر، کمون پاریس را تجزیه و تحلیل نموده و ثابت کردند که خدمت کمون: کوششی بود که پرولتاریا برای خوردکردن و درهم شکستن ماشین دولتی حاضر و آماده بعمل آورد. ولی کائوتسکی با تکرار افسانه های مربوط به "دمکراسی خالص"، به ترجمه کلام پروفیسورهای لیبرال بسنده میکند.

نئین می گوید:

"اگر فکر سلیم و تاریخ را مورد تمسخر قرار ندهیم، آنگاه روشن است که تا زمانی که طبقات گوناگون وجود دارد، نمی توان از "دمکراسی خالص"، "دمکراسی برای همه"، سخن بمیان آورد، بلکه فقط می توان از: دمکراسی طبقاتی سخن گفت. "دمکراسی خالص"، "دمکراسی برای همه" عبارت کاذبانه فرد لیبرالیست که کارگران را تحمیل می نماید، آنچه در تاریخ سابقه دارد، دمکراسی بورژوایی است که جایگزین فنودالیسم می گردد، و دمکراسی پرولتاری است که جایگزین دمکراسی بورژوایی می گردد. کائوتسکی آن چیزی را از مارکسیسم برگزیده است که برای بورژوازی پذیرفتنی است و از این جهت چاکر بورژوازی است. دمکراسی بورژوازی برای توانگران در حکم فردوس برین، و برای استثمار شوندهگان و تهیدستان در حکم دام و فریب است."

انگلس در توضیح دولت سوسیالیستی چنین می گوید:

"از آنجا که دولت فقط موسسه گذرنده ایست که در مبارزه و انقلاب باید از آن استفاده کرد تا دشمنان خود را قهراً سرکوب ساخت (کارگران چه کسی را سرکوب می سازند، روشن است، بورژوازی را- و نه اینکه به وی آزادی بیان و ابراز نظراتش را دهند)، لذا سخن گفتن درباره دولت خلقی آزاد، خام فکری مطلق است: مادامیکه پرولتاریا هنوز به دولت (دولت سوسیالیستی) نیازمند است، این نیازمندی از لحاظ مصالح آزادی نبوده، بلکه بمنظور سرکوب دشمنان خویش (یعنی سرکوب بورژوازی) است، و هنگامی سخن گفتن درباره آزادی ممکن می گردد، آنگاه دولت بمعنای اخص کلمه دیگر موجودیت خود را از دست می دهد."

(نامه به بیل 28 مارس 1875)

روشن است از منظر مارکسیست نئینیست ها؛ زحمتکشان در فردای پیروزی انقلاب سوسیالیستی با تشکیل دولت دیکتاتوری پرولتاریا به سرکوب بورژوازی می پردازند تا با برقراری شرایط مطلوب (هم در عرصه اقتصادی و هم در عرصه سیاسی)، زمینه محو طبقات را فراهم گرداند - نه بر عکس آنطوریکه بورژوا لیبرال ها تحت لوای "آزادی های بی قید و شرط" موعظه می کنند- اهدای آزادی به بورژوازی. وجود دولت همانطوریکه مارکس و انگلس برآن تاکید دارند، نه

بخاطر دادن آزادی به بورژوازی ، بلکه برای سرکوب مخالفین طبقاتی اش یعنی برای سرکوب بورژوازی است .

لنین می گوید :

" سرمایه داران ، در دموکراسی بورژوایی- با هزاران دوز و کلک ، که هر چه دموکراسی " خالص " ، " همگانی تر " ، تکامل یافته تر باشد ، این دوز و کلک ها هم ، ماهرانه تر و صائب تر است ، توده ها را از شرکت در کشور داری و آزادی اجتماعات و مطبوعات و غیره دور می سازد . دموکراسی پرولتری ، یک میلیون بار دموکراتیک تر ، از هر دموکراسی بورژوایی است : حکومت شوروی میلیون بار دموکراتیک تر ، از " دموکراتیک ترین جمهوری بورژوازی است ، تنها کسی ممکن بود ، این موضوع را متوجه نگردد که یا خادم آگاه بورژوازی است و یا از لحاظ سیاسی کاملاً مرده باشد . و زندگی واقعی را از خلال گرد و غبار کتب بورژوایی نبیند و خرافات بورژوا دموکراتیک در تار و پود وجودش رسوخ کرده باشد . و بدین طریق خود را بطور عینی به چاکر بورژوازی بدل نموده باشد . تنها کسی ممکن بود این موضوع را متوجه نگردد که قادر نباشد از نقط نظر طبقات ستمکش مسئله را طرح نماید .

آیا کشوری مانند روسیه شوروی دیده اید که : از یک چنین آزادی تشکیل اجتماعات در بهترین عمارات برخوردار باشد و برای بیان اندیشه های خود و دفاع از منافع خود با چنین آزادی بزرگترین چاپخانه ها و بهترین انبار کاغذ را در اختیار داشته باشد . و افراد طبقه خود را با چنین آزادی برای کشورداری و رتق و فتق امور کشور بالا بکشد ؟ "

ملاحظه می گردد که تمام گفته ها و استدلال آموزگاران پرولتاریا یعنی آزادی برای تهیدستان یعنی تمامی امکانات موجود در جامعه برای زحمتکشان ، که بدیهی است این آزادی و دموکراسی بر پایه محروم نمودن بورژوازی از آنها استوار است . مگر اینکه بورژوازی چون بقیه اهالی جامعه برخلاف آنچه تا کنون در طول تاریخ کرده بطور مستقیم در تولید و توزیع فرآورده های مورد نیاز شرکت کند و تابع قوانینی باشد که در خدمت منافع زحمتکشان است ، در خدمت رشد و شکوفایی و پیشرفت جامعه و در خدمت تعالی انسانهایی است که بجای کینه و نفرت- دوست داشتن و همکاری و مودت را فرهنگ خود می دانند .

لنین در همین اثرش ، در بخش آیا بین استثمار شوند ه و استثمارگر ، می تواند برابری وجود داشته باشد ؟ می گوید : کائوتسکی چنین استدلال می نماید :

" استثمارگران همواره فقط اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل داده اند " . این یک حقیقت بی چون و چراست . با مأخذ قرار دادن این حقیقت چگونه باید استدلال نمود ؟ می توان بشیوه مارکسیستی ، بشیوه سوسیالیستی قضاوت کرد ، آنگاه باید مناسبات استثمارشوندگان را با استثمارگران مأخذ قرار داد . و نیز می توان بشیوه لیبرالی ، بشیوه بورژوا- دموکراتیک قضاوت نمود ، آنگاه باید مناسبات اکثریت را با اقلیت مأخذ قرار داد .

هرگاه بشیوه مارکسیستی قضاوت نمایم ، باید بگوئیم : استثمارگران حتماً دولت را (صحبت هم برسر دموکراسی یعنی یکی از اشکال دولت است) به آلت سیادت طبقه خود یعنی استثمارگران بر استثمارشوندگان تبدیل می کنند . از این جهت هم ، دولت دموکراتیک تا زمانیکه استثمارگران مسلط بر اکثریت استثمارشوندگان وجود دارند ، ناگزیر دموکراسی مخصوص استثمارگران خواهد بود . دولت استثمارشوندگان باید از بیغ و بن با چنین دولتی فرق داشته باشد ، باید دموکراسی مخصوص استثمارشوندگان و وسیله سرکوب استثمارگران باشد . و سرکوب طبقه هم معنایش نابرابری این طبقه و مستثنی نمودن وی (محروم کردن بورژوازی) از دموکراسی است . کائوتسکی می گوید : وقتی اکثریت در دست است چه نیازی به دیکتاتوری وجود دارد . ولی مارکس و انگلس توضیح می دهند :

- برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی
- برای ایجاد رعب و هراس در دل های مرتجعین
- برای حفظ اوتوریتته (قدرت) مردم مسلح علیه بورژوازی

- برای اینکه پرولتاریا بتواند دشمنان خویش را قهراً سرکوب نماید کائوتسکی این توضیحات را نمی فهمد ، او که شیفته " خالص " بودن دمکراسی است و جنبه بورژوایی آنرا نمی بیند " بنحوی پیگیر " اصرار می ورزد : که اکثریت چون اکثریت است نیازی به درهم شکستن مقاومت اقلیت ندارد . نیازی به سرکوب قهری اقلیت ندارد ... و بدین ترتیب او برابری صوری را بعنوان برابری واقعی می پذیرد . "

لنین در این اثر درخشان خود مکرراً بر عبارت " استثمارگر نمی تواند با استثمار شونده برابر باشد " تاکید دارد و آنرا مهمترین مضمون سوسیالیسم علمی می داند .

در واقع نقل عبارات نسبتاً طولانی از لنین بدین خاطر بود که کسی و یا کسانی ما را به عدم درک لنینیسم متهم نکنند و لنین را طرفدار " آزادی های بی قید و شرط " قلمداد نکنند و نگویند منظور لنین در نقد رساله کائوتسکی توضیح دیکتاتوری پرولتاریا بوده است- نه در رد " آزادی های بی قید شرط " .

سراسر آثار لنین مملو از دفاع جانانه از منافع زحمتکشان است . که همواره این دفاع با مضمون طبقاتی و با در نظر گرفتن مناسبات بین استثمارگران و استثمار شوندهگان استوار می باشد . مگر می شود لنین را طرفدار آزادی های بی قید و شرط دانست- در حالی که این لنین بود ؛ که با توجه به منافع تهیدستان و زحمتکشان در کنگره 10 و 11 حزب بلشویک ، فرمان ممنوعیت احزاب خرده بورژوازی را صادر کرد . و اعلان کرد :

" اگر دیروز از قانونی نمودن احزاب خرده بورژوازی سخن می گفتیم و امروز منشویکها و اس ارها را بازداشت می کنیم ، باید گفت که ما در این نوسانات سیسم کاملاً معینی را عملی می سازیم . "

و منظور لنین در عبارت " سیستم معین " برای مارکسیست ها کاملاً واضح و روشن است و چیزی جز منافع زحمتکشان معنی نمی دهد .

مگر می شود لنین را طرفدار " دمکراسی خالص " - " آزادی های بی قید و شرط " دانست ، در حالی که این لنین بود که می گفت :

" هر کسی انتقال به سوسیالیسم را بدون سرکوب بورژوازی تصور نماید ، سوسیالیست نیست ، ولی اگر سرکوب بورژوازی بعنوان یک طبقه ضروری است و آیا محروم ساختن وی از حق انتخاب و برابری ضروری نیست ؟ ، ما خواهان آزادی برای بورژوازی نیستیم ، برابری استثمارگران و استثمار شوندهگان را قبول نداریم . "

و هزاران استدلالی از این قبیل که فوقاً ذکر شد ، در سراسر آثار لنین کبیر موجود می باشد . استدلالی که همواره پدیده های اجتماعی را از دیدگاه تاریخی اش بررسی می کند و چون مارکسیسم اعتقاد دارد ؛ بعد از تجزیه کمون اشتراکی اولیه و پدیدار شدن طبقات و اختلافات طبقاتی- تنها و یگانه بررسی عملی و عقلانی از پدیده های اجتماعی با توجه به مفهوم طبقاتی آنان معنی حقیقی می یابد . در غیر این صورت برخورد به مقولات سیاسی از قبیل : دمکراسی- دمکراسی است ، پس باید برقرار گردد . اعدام- اعدام است ، پس باید لغو گردد . دیکتاتوری- دیکتاتوری است ، پس باید از بین برود . بدون در نظر داشتن مضمون طبقاتی آن نه تنها در خدمت انسانیت (انسان اجتماعی) نیست ، بلکه همانطوریکه در مقالات قبلی توضیح داده شد فقط بمتابه چک سفیدی است در جیب بغل بورژوازی تا در استمرار جنایتکاری و غارتگری هر روزه با خاطره آسوده تر گام بردارد و به ریش طرفداران " قانون لغو اعدام " و " آزادی های بی قید و شرط " کلی بخندد و بجانشان دعا کند .

درک این موضوع مشکل نیست ؛ در جامعه ای که طبقات و اختلافات طبقاتی و دولت بعنوان ماشین سرکوب یک طبقه علیه دیگر وجود نداشت ، در چنین جامعه ای آزادی بمعنای واقعی کلمه برقرار بود . چراکه بخاطر عدم وجود طبقات ، طبقه ای نمی توانست از مقوله آزادی جهت منافع طبقاتی خودش استفاده کند- و یا اینکه آزادی را برای طبقه خودش انحصاری گرداند و در مقابل طبقه دیگر را از آزادی محروم کند .

بنابراین معنی و مفهوم آزادی کامل، آزادی عاری از استثناء، آزادی بدون قید و شرط، مخصوص جامعه بی طبقه می باشد یعنی مخصوص جامعه ای است که طبقاتی در آن موجود نیست که طبقه ای بخواهد طبقه دیگر را استثمار کند.

و اما بعد از پیدایش طبقات در جامعه و بدنبال آن پدید آمدن دولت بعنوان ارگان ستمگری یک طبقه بر طبقه دیگر- دولت بعنوان ارگان آشتی ناپذیر تضاد های طبقاتی، در چنین جامعه ای است که همه چیز طبقاتی می گردد.

یعنی اینکه تمامی مفاهیم، واژه ها، مقولات فلسفی، اقتصادی، سیاسی، هر شعر و آوازی، هر نوشته و مکتوبی، هر تظاهرات و شعاری و... در خدمت منافع طبقاتی، افسار و طبقات موجود در جامعه عمل می کند.

به بیان دیگر یا در خدمت منافع طبقات استثمارگر است یا در خدمت منافع طبقات زحمتکش. از این دو حالت خارج نیست و شق سومی وجود ندارد. چراکه دو ایدئولوژی در جهان طبقاتی کنونی از آغاز پیدایش طبقات در مقابل هم صف آرایی کرده اند. ایدئولوژی بورژوازی یا سرمایه داری (لیبرالیسم)، در مقابل آن ایدئولوژی کارگری یا پرولتری (سوسیالیستی)، و تمامی دیگر ایدئولوژی ها علیرغم شکل های متفاوتی که دارند، همواره در طول تاریخ در خدمت این دو اردوگاه قرار داشته اند- یا در خدمت ستمدیدگان و استثمار شوندهگان یا در خدمت ستمگران و استثمارکنندگان.

لذا در جامعه طبقاتی همه چیز دارای قید و شرط می گردد. و این قید و شرط را طبقه ای به بخش دیگر تحمیل می کند که قدرت سیاسی و ارگان دولتی را در اختیار خویش دارد. و اتفاقاً این قید و شرط همان دیکتاتوری طبقاتی است که از آن سخن رفت. طبقه ای که قدرت را برای حکومت کردن بر بخش دیگر مردم در دست دارد، در جامعه بخاطر منافع طبقاتی خودش این دیکتاتوری را بطور اشتناب ناپذیر اعمال می کند.

توجه داشته باشید ما از جامعه ای سخن نمیگوئیم که تمامی اهالی آن از افراد فهیم و انساندوستی چون طرفداران لغو قانون اعدام و یا خواهان برچیدن هرگونه خشونت و دیکتاتوری هستند، تشکیل گشته است، بلکه از جامعه ای سخن می رود که در آن قانون بدتر از جنگل وحش حاکم است. قانونی حاکم است که اقلیت کوچی سرمایه دار گرگ صفت با چنگ و دندانهای چرکین خویش تن و بدن اکثریت زحمتکش را شدیداً خونین و مجروح کرده بطوریکه پاره ای از این مجروحان هر روزه بکام مرگ کشیده می شوند. باید دانست این درندخویی جزء ماهیت ذاتی این اقلیت سرمایه دار میباشد و چون هوا برای زنده ماندن، برای بورژوازی ضروری است.

حال با توجه باین امر که دولت هم در دوران سرمایه داری و هم در دوران استقرار سوسیالیسم طبقاتی است یعنی ارگان ستمگری یک طبقه بر علیه طبقه دیگر است و فقط فرق اساسی و ماهوی این دو دولت در ماهیت استثمارگرانه یکی و ماهیت انسان دوستانه دیگری می باشد.

دولت در هر جامعه سرمایه داری ماشین سرکوب طبقه استثمارگران که اقلیت جامعه را تشکیل می دهند علیه اکثریت استثمارشوندگان می باشد.

در دولت سرمایه داری آزادی برای اقلیت سرمایه داران استثمارکننده می باشد. که این آزادی بر پایه محروم کردن و پایمال نمودن تمامی حقوق زحمتکشان استوار است. این پایمال کردن و محروم نمودن زحمتکشان از حقوق حقه شان، همان قید و شرطی است که سرمایه داران برای تهیدستان میگذارند و همان دیکتاتوری بورژوازی است که بدروغ انکار می گردد.

دولت در هر جامعه سوسیالیستی ماشین سرکوب طبقه زحمتکشان که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند علیه اقلیت استثمارکنندگان می باشد.

در دولت سوسیالیستی آزادی برای اکثریت جامعه یعنی برای تمامی زحمتکشان می باشد که این آزادی بر پایه محروم نمودن سرمایه داران از آن استوار می باشد. این محروم نمودن ستمگران از آزادی، همان قید و شرطی است که پرولتاریا برای استثمارگران می گذارد و همان دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است که علناً بیان می گردد.

بنابراین آزادی در هر دو دولت با قید و شرط می باشد. وقتی کمونیست ها اعلان می دارند : شعار آزادی های بی قید و شرط در هر دولتی خالی از مفاهیم طبقاتی است. دقیقاً بدین خاطر است که طبق گفتار آموزگاران پرولتاریا : تساوی بین استثمارکنندگان و استثمار شوندهگان در هر دولتی امکان ندارد. شما در هیچ کجای دنیا و یا در هیچ یک از نظامات طبقاتی تاکنون ندیده اید که آزادی هم برای ستمگران و هم برای ستمدیدگان بطور برابر وجود داشته باشد. لذا نبود آزادی در هر دولتی برای همه افراد جامعه بمعنای قید و شرطی است که توسط طبقه حاکمه بر بخش دیگر تحمیل می گردد. و تنها در جامعه ای که طبقات از بین رفته است و دیگر طبقه ای وجود ندارد که کسی بخواهد دیگری را استثمار کند یعنی در جامعه بی طبقه کمونیستی آزادی کامل، آزادی بی قید و شرط برقرار می گردد.

بنابراین طرح شعار " آزادی های بی قید و شرط " از طرف هر گروه و سازمان و جریان سیاسی عنوان گردد. بمعنی چک دست به نقدی خواهد بود که از قبل کمونیست ها به بورژوازی می دهند و باو وعده می دهند که در جامعه سوسیالیستی آینده، سرکوبگران دیروزی مردم آزاد هستند؛ سازمان و تشکیلات و ساز و برگ خودشان را داشته باشند و می توانند بصورت دمکراتیک در انتخابات شرکت کنند و نماینده انتخاب کنند و یا انتخاب شوند.

حال با توجه به قدرت عظیم امپریالیست ها در اپوزیسیون سازی (یو شچنگو در اکراین) و تشکیل جریانات باصطلاح دمکراتیکی (احمد چلیبی در عراق) که یکشنبه چون علف هرز سبز می شوند و کنگره های ملی برگزار می کنند، و برپایی صدها جریانات قلابی و ضد مردمی در اقصا نقاط جهان علیه حکومت های منتخب اکثریت توده ها را، باید آن راز نهفته ای دانست که کائوتسکی های امروزی با طیب خاطر- غیر طبقاتی و طوطی وار تکرار می کنند. آنها می گویند : از آنجائیکه استثمارگران همواره فقط اقلیت کوچکی از اهالی را تشکیل داده اند، نباید از آنها ترسی بدل راه داد زیرا ما برای اکثریت خویش خواسته های نامطلوب و استثمارگرانه آنها را وتو خواهیم کرد. اگر واقعیت چرک و خون امپریالیسم را در دنیا کنونی در نظر نگیریم، استدلالشان بسیار عوام پسندانه و " معقول " می باشد و بما کمونیست ها خواهند گفت؛ اگر ریگی در کفش ندارید و در فکر برپایی حکومت دیکتاتور مآبانه نیستید، پس ترستان از مشتت سرمایه دار مفلوک از قدرت بزیر کشیده شده از چه می باشد و آیا مخالفان با " آزادی های بی قید و شرط " حاکی از بینش ضد دمکراتیک شما نمی باشد!؟

پاسخ کمونیست های راستین بسیار روشن است، از کوزه همان برون تراود که در اوست. کمونیست ها با توجه باین حقیقت مسلم : دریایی از ددمنشانی انحصارات امپریالیستی آمریکایی علیه میلیاردها توده های تحت ستم جهان، بشیوه مارکسیستی که همواره مناسبات استثمار شوندهگان با استثمارگران را مأخذ قضاوت خویش قرار می دهند، به داوری می پردازند. و نه بشیوه لیبرالی که مناسبات اکثریت با اقلیت را مأخذ قضاوت خود قرار می دهند.

چراکه اگر چنین برخورد لیبرالی درست بود، می باید لاقول در ظاهر هم که شده در فردای برپایی تظاهرات میلیونها انسانهای صلح دوست جهان در 15 فوریه 2003 که خواهان عدم تجاوز آمریکا به عراق بودند، این مشت کوچک قوای تجاوزگر در مقابل اراده و خواست برحق انساندوستانه میلیونها نفر سرتعظیم فرود آورده و رای اکثریت را برای یکبار هم که در تاریخ شده، می پذیرفتند. دیدیم همان شد که مارکسیست ها می پنداشتند.

اگر قرار باشد بسبب " متمدنانه " با تحریم های اقتصادی ضد بشری و انسان کش- با کودتا های نظامی خونین- با انقلابات مخملی که با هزینه های میلیون دلاری و با برنامه های خیانتکارانه طراحی می شود- با بمباران های بربرمنشانه و هزاران توطئه های نفرت انگیز ضد انسانی- میلیونها انسان بی گناه و پر امید بزیر تلی از آتش و خون انباشته شوند، تا مشتت اقلیت استثمارگر مفلوک از سریر قدرت بزیر کشیده شده، بتوانند با پشتیبانی جنایتکارانه امپریالیست ها از طریق دروغپردازی های تهوع آور مجدداً بقدرت برسند. همانطوریکه در طول تاریخ چنین کردند- همانطوریکه با کمون پاریس، با حکومت های سوسیالیستی در شوروی و چین و با صدها

انقلابات و جنبش های مردمی نمودند ، و این اعمال از منظر شما مداحان شعار " آزادی بی قید و شرط " در خدمت رشد و توسعه و در جهت منافع افراد جامعه است . همانطوریکه برای زحمتکشان افغانستان بود (بینش جریانات حزب کمونیست کارگری پیروان حکمتیسم) . این انسانیت غیر طبقاتی ارزانی مدافعان چنین تفکری باد .

باید توجه داشت این دریائی از جنایتگری در حالی بود که شعار " آزادی های بی قید و شرط " چون امروز در سهام بورس لیبرالیستی این همه " طرفدار " نداشت .

در نتیجه با توجه به ماهیت اولترا غارتگرانه و جنایتگرانه امپریالیست ها و بویژه آمریکا ، تصور اینکه بورژوازی تحت لوای شعار عوامفریبانه " آزادی های بی قید و شرط " از قبل به مهمانی حکومت زحمتکشان دعوت شود و این مهمانی را به عزا تبدیل خواهد کرد ، مشکل نخواهد بود .

ادامه دارد بهمن ادیب 2005/09/21